

آقای "باقرمومنی" آنگونه که شهرت دارد، به پدیده های تاریخی می نگرد؟

انقلاب هیچ ارتباطی با معجزه ندارد!

* براساس کدام بینش، با ارتجاع همزمان شده و انقلاب ایران را یک معجزه معرفی می کنند؟

بیش از ۱۷ سال از انقلاب بهمن ۵۷ و قریب یازده سال از قدرت یابی روز افزون ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری در میهن ما می گذرد. در این سال ها به مناسبت های گوناگون، ارزیابی هایی از جانب افراد و نیروهای سیاسی از جمهوری اسلامی و سرنوشتی که انقلاب عظیم و مردمی ایران بدان گرفتار آمد، صورت گرفته است. متأسفانه بسیاری از این ارزیابی ها جزم گرایانه بوده و کمتر می توان آنها را متکی به میراث سیاسی انقلاب ایران قلمداد کرد. میراثی که به بهای خون ده ها هزار انسان و رنج و مشقت میلیون ها ایرانی بدست آمده است و می بایستی به مبارزان متعهد به ایجاد دگرگونی اجتماعی در ایران، چه آنها که هنوز در صحنه مبارزه اجتماعی هستند و چه آنها که در آینده به مبارزه خواهند پیوست، با حفظ امانت سپرده شود. جنبه تأسف آور این نوع ارزیابی ها، این واقعیت است، که تسویه حساب های شخصی، جایگزین تحلیل واقعی رویدادها می شود. و از آن تأسف آورتر اینکه گاه این نوع تحلیل ها از سوی کسانی به تحریر در آمده که خود را وابسته به اردوگاه چپ ایران می دانند و در نقش پیشکسوت می خواهند برای این اردوگاه رهنمودی از خود باقی بگذارند. از جمله نمونه ها در این زمینه، مقاله ایست که به قلم "باقرمومنی" در شماره ۳۵ ماهنامه آرش انتشار یافته است.

این مقاله عمدتاً متکی به اساطیر مذهبی تنظیم شده و کاربرد واژه ها و عباراتی نظیر "معجزه"، توانین خلقت، زنده شدن مردگان، رستاخیز مسیح، اصحاب کهف، عنکبوت ها، فرشته، جن، اثیر، جهنمی، مامای جن زده، اجانین، شعبده، شعبده سامری ها، بزغاله زرانلود، اوراد، آیه ها، سحر و... (۱)، در نوشته ای که هدفش روشنگری و افشای رژیم است که حقیقت ادعاهایش را متکی به احکام، فرهنگ و اساطیر مذهبی بنا کرده است، در بهترین حالت، بی سلیقه بزرگی است.

متأسفانه اسلوب بررسی پدیده ها نیز در این مقاله متکی است به جهان بینی و شیوه توجیه و توضیح پدیده ها از جانب خود رژیم! نویسنده، آنچه را که خود دانستنی می داند، در میان می گذارد و در این راه به ساده انگاری، خلاف گویی و بدتر از همه، به نیمه حقیقت گویی متوسل می شود.

اساسی ترین نارسائی در ارزیابی باقر مومنی از انقلاب بهمن و پدیده جمهوری اسلامی، نقشی است که او برای مردم ایران در تحقق این تحول اجتماعی قائل است. او در ابتدا عنوان می کند که «مردم در سال های ۵۷-۵۶ در سراسر کشور به پا خاستند و... ناگهان در خیرگی و هیاهوی رعد و برق انقلاب، پتیارگانی (نام و صفتی که ظاهراً معنایی نباید در یک تحلیل علمی و از سوی شخصی با شهرت باقرمومنی داشته باشد) را در برابر خود بر کرسی فرمانروائی یافتند... و جماعتی سحر شده (تعبیرهایی شاعرانه که اگر در اشعار احمد شاملو معنایی داشته باشد، در یک تحلیل تاریخی، اعتباری ندارد) هم مقدم آنان را مبارک باد گفتند» (۲)

بر اساس این نظریه، میلیون ها مردمی که در سراسر کشور درگیر مبارزه انقلابی بودند، در گرمای مبارزه متوجه نشده اند که چه گروه اجتماعی قدرت سیاسی را بدست می گیرد. این بی توجهی، ناخواسته و ناگهانی، مردم را در مقابل کاری انجام شده قرار داد و گروه تازه به قدرت رسیده هم، تنها از حمایتی محلود از جانب "جماعتی سحر" شده برخوردار بود. تا اینجا ایرادی که

به این نظریه وارد است، اینست که نقش منفعلی را برای توده های میلیونی قائل است و هیچ توجهی به واقعیات عینی جامعه ندارد. بدین ترتیب، توده های میلیونی مردم چیزی بودند در حد سیاهی لشکر یک نمایش ترتیب داده شده! (یعنی همان ترهاتی که ژنرال های شاه و کارگزاران دوران سلطنت وی در مهاجرت و درخاطره نویسی های خود بدان متوسل می شوند)

اما تناقض درونی ارزیابی باقرمومنی زمانی هویدا می شود که او بلافاصله اضافه می کند: «آیا این معجزه نیست که ملتی که اندیشمندانش از هزار سال پیش تر به ضد ریا و دغل مذهبی داد سخن داده اند، ناگهان چنان طلسم شوند که خود به دست خویش مظهر این دغلی را بر تخت فرمانروائی بنشانند و برخاک قدمش بوسه زنند؟» (۳)

طرح امکان دو گانه بودن رابطه توده های میلیونی مردم با یک تشریح و یا طبقه اجتماعی از یک طرف، و یا نماینده آن تشریح یا طبقه اجتماعی از طرف دیگر، عنصر تازه ای در تئوری تحولات اجتماعی است. براساس این باور، توده ها می توانند ضمن رد رهبری یک طبقه یا قشر اجتماعی، رهبری نمایند آن طبقه یا قشر اجتماعی را از جان و دل بپذیرند؛ حتی اگر آن نماینده، تا مغز استخوان به جهان بینی و منافع طبقه و یا تشریحی که آنرا نمایندگی می کند، وفادار مانده باشد.

بدین ترتیب آقای مومنی برداشت نادرست و مکانیکی از رابطه "ملت" و اندیشمندانش دارد و بر این نظر است که صرف این واقعیت که اندیشمندان ملتی چنین و چنان گفتند و یا چنین و چنان کردند، کافی است که آن ملت هم به گفتار و رفتار اندیشمندانه رهنمون شود.

مومنی این حکم داهیهانه و علمی را که به کرات از محک تجربه سربلند بیرون آمده را فراموش کرده است که اندیشه اندیشمندان یک جامعه زمانی به نیروی مادی قادر به ایجاد تحولات اجتماعی تبدیل خواهد شد، که از جانب توده های مردم درک و پذیرفته شده باشد. نادیده انگاشتن عامل ذهنی توده ها و درک مخلوش از رابطه نماینده وفادار یک طبقه و خود طبقه، به همراه برداشت مکانیکی از مفاهیم اندیشه، اندیشمندان و رابطه اندیشمندان و توده های میلیونی، عواملی هستند که بناگیزر، مومنی را به سوی طرح تئوری "معجزه یا شعبده" سوق داده اند.

مومنی در کوشش برای یافتن پاسخ به سئوالی که خود طرح کرده است، پایدار نیست و بین دو قطب معجزه و شعبده، نوسان می کند. او ابتدا قاطعانه نتیجه می گیرد که پدیده شکل گیری و به قدرت رسیدن رژیم جمهوری اسلامی "معجزه بوده است، و این نظریه را چندین بار دیگر در متن مقاله تکرار می کند. با این وجود او برحسب ضرورت، نظر خود را تغییر داده و آنرا شعبده قلمداد می کند. نقل قول های زیر که به ترتیب طرح در اصل مقاله در اینجا آورده می شود، بهترین شاهد این امر است:

۱- اگر معجزه را حادثه یا امری غیر عادی و غیر طبیعی بدانیم که بصورتی غیر منتظره و برخلاف تمام قوانین خلقت وقوع می یابد و علت وقوع آن بر عقل بشری مطلقاً پوشیده است و ناگزیر به منافع الهی و ماوراء طبیعی مربوط می شود، پیدایش جمهوری اسلامی در ربع آخر قرن بیستم، آنهم در ایران، بدون شک یک معجزه است.

۲- بی شک این پدیده تنها در قالب معجزه می گنجد، زیرا امری به کلی غیر منتظره و غیر تاریخی بود که عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است. این پدیده به ویژه بدین دلیل معجزه است که از درون انقلاب دمکراتیک و مسترقی حاکمیتی عمیقاً ضد انسانی و قرون وسطاتی پدید آمد...

۳- اما اینکه از چنین توفان انقلابی- انسانی، هیولائی کریمه و آدمخوار با نام جمهوری اسلامی سر برآورد، نه معجزه ای آسمانی و بیرون از دایره خرد انسانی، بلکه محصول شعبده سامری هائی بود، که توده های انقلابی را، در غیاب رهبری اصیل آن... سحر کردند.

۴- به این ترتیب معجزه رخ داد و بر خلاف تمام قوانین تاریخی، نیروی در رأس انقلاب قرار گرفت که انسان های آزاده و ترقیخواه میهن ما در تمام قرون گذشته با آن جنگیده بودند.

۵- و این حمایت سیاسی خود عامل دیگری از این معجزه یا شعبده ای بود که حاکمیت جهل را بر میهن ما تثبیت کرد.

۶- بدینسان آنتی کمونیسم جهانی و داخلی همراه با بی خردی نیروهائی که خود را کمونیست و آنتی امپریالیست می نامیدند (و لابد در استفاده از خرد نویسنده کوتاهی کردند و همچنان به مشی توده ای و مردمی خود ادامه

دادند!... به طوری معجزه آسا دست در دست و عنان بر عنان هیولانی را پرورش دادند.

آقای مومنی که ابتدا معجزه را «امری می‌داند که علت وقوع آن بر عقل بشری مطلقاً پوشیده است» در ادامه تحلیل خود یکسری عوامل بین‌المللی و داخلی را به عنوان دلائل بروز این معجزه بر می‌شمارد. اگر پدیده جمهوری اسلامی ریشه در یکسری عوامل و شرایط خاص جامعه ایران داشته و متأثر از یکسری عوامل عینی داخلی و خارجی بوده است، پس این پدیده‌ای است قابل درک و قابل توضیح و نه معجزه. اما اگر این پدیده را نمونه برجسته معجزه بدانیم، دیگر چرا به خود زحمت داده و در عالم خاکی به دنبال دلائل بروز آن بگردیم؟

سوال دیگری که به ذهن هر خواننده آشنا با باقر مومنی و مطلع از تحولات اجتماعی-سیاسی معاصر ایران خطور می‌کند، اینست، که مورخی که این چنین در توضیح پدیده جمهوری اسلامی از خود تبحر نشان داده و صریحاً اعلام می‌کند، که «جمهوری اسلامی برخلاف تمام قوانین تاریخی و اجتماعی رخ داده و عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است.» از کدام قوانین تاریخی و اجتماعی صحبت می‌کند و کدام یک از قوانین تاریخی و اجتماعی را هنوز معتبر می‌داند؟

نگارنده این سطور، از آقای مومنی می‌خواهد که بجای قدم گذاشتن در قلمروهای شناخته شده و گمراه کننده الهیات و ماورا، طبیعه، در همین عالم خاکی به جعبه ابزار تئوریک و متولوژیکی که ایشان در افکار عمومی معروف به در اختیار داشتن آن هستند، نگاهی انداخته و از سر کنجکاو هم که شده ببینند که آن ابزار آیا هنوز هم کارایی لازم را برای توضیح پدیده‌های در ظاهر بفرنج و پیچیده اجتماعی دارند، یا نه؟

ایشان، براساس سابقه‌ای که در جامعه دارد، باید بدانند که هر علمی، صرف نظر از این که کدام یک از بخش‌های جهان مادی را مورد مطالعه قرار دهد، در کنار مجموعه‌ای از قوانین، دارای مقولات معینی نیز هست. در فلسفه تاریخ، «مقوله» عام‌ترین مفهومی است که عمده‌ترین خواص مشترک و قانونمندی‌های پدیده‌های عینی را منعکس می‌کند. به نظر نگارنده، در فلسفه تاریخ دو مقوله «ضرورت» و «تصادف» مشخصاً قادر هستند ما را در ارائه یک ارزیابی کلی و منطقی از انقلاب بهمن ۵۷ و ظهور پدیده جمهوری اسلامی یاری کنند.

براساس فلسفه تاریخ، ضرورت، آن رویداد یا پدیده‌ای است، که در شرایط معین، الزاماً بروز می‌کند. ضرورت از ماهیت، از سرشت درونی پدیده تکامل یابنده بر می‌خیزد و برای آن پدیده، حتمی و دائمی است. بعنوان مثال، سرنگونی رژیم وابسته پهلوی بمتابه بزرگترین مانع بر سر راه تکامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی جامعه ایران و حرکت آن به سوی هدف‌های ملی و دمکراتیک، یک ضرورت تاریخی بود. این ضرورت ناشی از عملکرد عوامل مشخص بود، که باقر مومنی نیز در مقاله خود بدرستی عمده‌ترین آنها را مشخص کرده است: «تشدید تضادهای اجتماعی و اقتصادی، فساد عمومی و طبقاتی و تاخت و تاز همه جانبه مشتی قدرتمندان نورسیده فاسد... و بالاخره اعمال حفقان استبدادی در تمام وجوه زندگی به دست مشتی اوباش سازمان یافته...». بنابراین در آستانه انقلاب، یک تحول بنیادی که عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی را در بر گیرد و آنها را در جهت منافع خلق دگرگون کند، یک ضرورت تاریخی بود...

اما تصادف برخلاف ضرورت، ناگزیر و الزامی نیست. در شرایط معین ممکن است تصادف رخ دهد، یا ندهد و یا ممکن است به صورت‌های مختلف جریان یابد. تصادف از سرشت شینی یا پدیده معین بر نمی‌خیزد، گزرا و ناستوار است. در نتیجه غیر اساسی، انفرادی، موقتی و اتفاقی است. البته این بدان معنی نیست که برای تصادف، علت وجود ندارد، بلکه به آن معنی است که علت در خود پدیده و درون آن نیست، بلکه در خارج آن، در شرایط و اوضاع و احوال خارجی است. بعنوان مثال، ظهور پدیده «جمهوری اسلامی» از درون انقلاب بهمن را می‌توان یک تصادف تاریخی دانست. پدیده‌ای که نه تنها ناشی از ماهیت و سرشت انقلاب بهمن نبود، بلکه بهمن دلیل هم قابل اجتناب بود، نکته‌ای که از دید باقر مومنی هم پنهان نمانده است و می‌نویسد: «البته امکان داشت در جریان انقلاب... نیروهای دمکرات و ترقیخواه بتوانند به سرعت شکل بگیرند و تا حدود زیادی در هدایت انقلاب نقش بازی کنند...».

بجز این دو مقوله فلسفی، ابزارنظری دیگری هم هستند که می‌توانند برای کوشش در توضیح پدیده «جمهوری اسلامی» مورد استفاده قرار گیرند. آقای مومنی، خود در گذشته‌ای نه چندان دور، یکی از قوانین کلی تاریخ را (که جامعه ایران هم نمی‌توانست خارج از آن قرار گیرد) این چنین مشخص

کرده است: «مذهب بوسیله آیات اخلاقی خود، عصیان‌های مردم را از یکطرف تعدیل می‌نماید و از طرف دیگر به جنبش‌های فکر، که در اثر پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی-اجتماعی بوجود می‌آید، رنگ مذهبی می‌دهد یا بزبان بهتر آنرا از طریق صحیح منحرف می‌سازد.» (۷)

مورخی که امروز «معجزه الهی» و «شعبه سامری‌ها» را دلیل ظهور پدیده جمهوری اسلامی ایران و انحراف انقلاب بهمن از آماج اصلی آن می‌داند، در گذشته از احتمال انحراف جنبش‌های اجتماعی، بوسیله مذهب و روحانیون، بعنوان یکی از قوانین کلی تاریخ نام می‌برد. ممکن است ایشان در جواب عنوان کنند، که این حکم فقط «در محیط فکری و روحی دوران فتوالتیته» (۸) صادق است. در مقابل طرح احتمالی چنین نظری، واقعیت جمهوری اسلامی و اینکه بخش عمده اپوزیسیون سیاسی رژیم جمهوری اسلامی هنوز زیر علم مذهب فعالیت می‌کند، خود بر این دلالت دارند، که «محیط فکری و روحی دوران فتوالتیته» و عقب مانده‌ترین شیوه‌های تفکر آسیای شرق در جامعه و مغزها لاتنه داشته و در کنار پیشرفت‌های ظاهری و عاریتی جامعه، با جان سختی به حیات خود، در جامعه ما ادامه می‌دهند.

مومنی در جهت اثبات سناریوی «معجزه یا شعبه» خود نه تنها آنچه را که قبلاً نوشته و به آن اعتقاد داشته است، فراموش می‌کند، بلکه به شیوه‌ای غیرمستولانه، در تعقیب مسیر حوادثی که به انقلاب بهمن می‌انجامد، جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را بکلی نادیده می‌گیرد. به نظر می‌رسد نادیده انگاشتن این واقعه، محملی است که او بر اساس آن می‌خواهد خلق الساعه بودن جمهوری اسلامی را توجیه کرده و سناریوی «معجزه یا شعبه» خود را جا بیاندازد.

توجه به جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، درهر ارزیابی علمی از پدیده جمهوری اسلامی، به این دلیل ضروری است، که متعاقب این جنبش اعتراضی، احتمال رهبری آیت الله خمینی بر جنبش اجتماعی آینده مردم ایران، بطور جدی در سطح جنبش مطرح شد. غیر از حزب توده ایران که پیشگام این ارزیابی تاریخی بود، از میان نیروهای سیاسی و مبارزینی که این احتمال را نادیده نگرفتند، بیژن جزنی نمونه‌ایست که حداقل به این دلیل که متأسفانه در دوران انقلاب دیگر در میان ما نبود، نمی‌تواند مورد قضاوت‌های شخصی و بی‌مهری‌های گروهی قرار گیرد. بیژن جزنی در بهار ۱۳۵۳، از زندان رژیم سلطنتی، ضمن ارزیابی موقعیت خرده بورژوازی رادیکال ایران، «مبارزه جونی خمینی» را یکی از عمده‌ترین امتیازهای می‌داند، که در آن زمان «جریان‌های وابسته به خرده بورژوازی برای تامین رهبری خود از آنها برخوردار بودند.» (۹) جزنی ضمن طرح این احتمال، توجه مبارزان و دوستان جنبش ترقیخواهانه کشور را به این نکته حیاتی جلب می‌کند که «چنانچه جریان‌های پیشرو... نتوانند رشد کرده و ... رسالت تاریخی خود را به عهده بگیرند، مسند رهبری جنبش خالی خواهد ماند. خرده بورژوازی آماده است تا با تمام نیروی خود و با کمک گرفتن از همه امکانات در این راه بکوشد... در صورتیکه چنین امری تحقق یابد متأسفانه جنبش انقلابی علیرغم پیروزی‌هایی که می‌تواند در مراحل بدست آورد، قادر به تکامل نهائی... نخواهد بود و تا آماده شدن شرایط ذهنی برای انقلاب دمکراتیک در جا خواهد زد.» (۱۰)

نگاهی دوباره به آنچه که در ارتباط با انقلاب بهمن و پدیده جمهوری اسلامی، با بکارگیری شیوه بررسی علمی تاریخ، در بالا مطرح شد، تصویر کلی زیر را در مقابل هر خواننده آزاد از پیشداوری‌های ذهنی قرار می‌دهد: در آستانه انقلاب بهمن (پدیده‌ای که ناشی از تضادهای اجتماعی جامعه بود)، جریان‌های پیشرو قادر به انجام رسالت تاریخی خود نشدند. در غیبت رهبری این نیروها، افکار و رهبران مذهبی توانستند جنبش اجتماعی را از آماج اصلی خود منحرف کرده و برخلاف سرشت و ماهیت انقلاب بهمن، رژیم سیاسی مورد نظر خود را تشکیل دهند.

سرکوب طولانی نیروهای پیشرو توسط رژیم شاه سبب شده بود که در جریان انقلاب، نیروهای مذهبی با استفاده از امکانات وسیع جهت سازماندهی، مانند مساجد و تکایا، نقش رهبری جنبش را برعهده بگیرند و مهر و نشان خود را از همان ابتدا به جنبش بزنند. نفوذ عمیق اندیشه‌های مذهبی در میان توده‌های زحمتکش، اعتبار آیت الله خمینی، وحدت عمل نیروهای مذهبی، نقش مهمی در موفقیت این نیروها داشت. پس از انقلاب هم -علیرغم همه استدلال‌های حزب توده ایران پیرامون ضرورت درک واقعیت موجود و دوری گزیندن از تخیل پروری و چپ روی- این نیروهای پیشرو، علیرغم رشد کمی‌شان، قادر نشدند، رسالت تاریخی خود را درک کرده و جدا جدا و پراکنده در صدد تصاحب قدرت سیاسی برآمدند. ناتوانی این نیروها در درک ضرورت تشکیل اتحادی از همه نیروهای ملی و مترقی و همکاری مشترک آنها در یک چارچوب مترقی و دمکراتیک و اختلافات درونی‌شان، به نیروهای انحصارطلب مذهبی و محافل ارتجاعی داخلی و خارجی این امکان را داد که در اندک زمانی این

بحران اقتصادی و ۶۳۰ هزار بیکار در سوئد

کشور سوئد دوران دشواری را می گذراند. بحران اقتصادی که سال‌هاست گریبان سوئد را گرفته، بصورت مزمن درآمده و دولت سوسیال دمکرات سوئد برای غلبه بر آن ناتوان مانده است. وعده‌های انتخابی سوسیال دمکرات‌ها این بود که آنها بیکاری را به نصف تقلیل خواهند داد، اما نه تنها به این هدف دست نیافتند، بلکه تعداد بیکاران روز به روز بیشتر نیز شد، که همچنان ادامه هم ادامه دارد. سیاست‌های صرفه جویی دولت در همه عرصه‌ها فشار به توده‌های مردم، خصوصا انتشار کم درآمد را دو چندان کرده است. در بخش خدمات درمانی، ادارات دولتی، پلیس، آتش نشانی و... کارمندان را اخراج می‌کنند، تا بتوانند هزینه‌های دولتی را کاهش دهند. مخالفت با سیاست‌هایی که دولت سوسیال دمکرات سوئد اتخاذ کرده رو به افزایش است و در نظر سنجی‌هایی که صورت می‌گیرد، آراء این حزب بی‌وقفه کاهش می‌یابد. یکی از کسانی که با سیاست‌های فعلی دولت به مقابله برخاسته، آستینگ مالم، رهبر سابق اتحادیه کارگری آوسال می‌باشد. آنچه را در زیر می‌خوانید خلاصه‌ایست از نظرات وی که در مصاحبه اخیر با روزنامه "کارگر" و در ارتباط با بحرانی که سوئد در آن قرار گرفته است. وی در این مصاحبه نسخه‌ای که برای غلبه بر بحران تجویز می‌کند، همان نسخه قدیمی و آزمایش شده است. یعنی افزایش تقاضای داخلی، سیاست توزیع عادلانه تر، گسترش بخش دولتی و افزایش مالیات‌ها. او می‌گوید: من دولت فعلی سوئد را از یک زاویه مورد انتقاد قرار می‌دهم و آنهم مشکل بیکاری است که لاینحل مانده است. بیش از ۶۳۰ هزار نفر بدون کار دائم در کشور زندگی می‌کنند. این رقم بزرگ‌تر از آنست که بتوان با عملکردی که حاکم است آنرا کاهش داد و یا متوقف ساخت. بودجه اجتماعی شهرداری‌ها و صندوق‌های بیکاری در حال فروپاشی است. در سال ۱۹۸۳ ما یک گروه کاری تشکیل دادیم و برنامه‌ای طرح کردیم بنام "آینده برای سوئد"، که پالمه (نخست وزیر سابق سوئد) آنرا بدین شکل معرفی کرد، که ما می‌خواهیم کار کنیم، تا مشکل حل شود نه اینکه خودمان را جدا از مشکل حفظ کنیم. در آزمون ما ۹۰ میلیارد کرون کسری بودجه داشتیم و رقم بالایی بیکار و ۴۰ هزار آبارتمان خالی. چهار سال بعد از اجرای طرح ما نیاز به ۴۰ هزار آبارتمان جدید داشتیم و ظرف ۶ تا ۷ سال مشکل کسری بودجه حل شد و مشکل بیکاری تبدیل شد به مشکل کمبود نیروی کار. همزمان در انگلستان مارگارت تاچر سه هدف را دنبال کرد: مبارزه با تورم، توازن بودجه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری از طریق تصویب قوانین جدید. اگر در حال حاضر نگاهی به سیاست‌هایی که دولت در سوئد اعمال می‌کند بیاندازیم، می‌بینیم که مبارزه با تورم، توازن در بودجه، کاهش وظایف دولت و تعرض به قوانین کار به زیان کارگران همان سیاست تاچر است و عوارض آن نیز همان رقم بیکاری است که پیش رو داریم و بحرانی که در آن گرفتار شده‌ایم.»

سوال: معمولا انتقاد ساده‌تر از پیشنهاد است. چه تغییری بنظر شما ضروری است؟ بازگشت به همان سیاست‌های پالمه؟

پاسخ: تا حدودی، ولی ما حالا در دنیای دیگری زندگی می‌کنیم. آنچه در سال ۱۹۸۲ مهم بود، این بود که ما یک حس اعتماد بنفسی و یک خوش بینی نسبت به آینده ایجاد کردیم. در حال حاضر می‌بایست ضمن گسترش بخش دولتی، تقاضا برای مصرف داخلی را نیز افزایش دهیم. همچنین می‌بایست مالیات به کمپانی‌ها را اضافه کنیم و سیاست توزیع عادلانه تری را تعقیب کنیم. آنچه‌ای که ما امروز می‌بایست انجام دهیم افزایش تقاضا برای مصرف داخلی است. شرکت‌های کوچک نمی‌توانند کسی را استخدام کنند، تا زمانی که به نیروی کار احتیاج داشته باشند. آن کاری که ما می‌بایست انجام دهیم اینست که قدرت خرید مردم را زیادتر کنیم. بطور مثال کسی که یک یخچال کهنه دارد باید توانائی آنرا داشته باشد که یک یخچال نو بخرد. سپس ما می‌بایست منطق با نیازی که وجود دارد بخش دولتی را گسترش دهیم. در حال حاضر دو بخش دولتی در سوئد وجود دارد، بخشی مفید و بخشی غیر مفید. بخش مفید آن عبارتست از خدمات درمانی، آموزشی و غیره و بخش غیر مفید آن عبارتست از بیکاران. آنچه‌ای که اغلب فراموش می‌شود اینست که بیکاران از امکانات جامعه استفاده می‌کنند؛ کاری که ما می‌بایست انجام دهیم اینست که مردم را از بخش غیر مفید به بخش مفید منتقل کنیم.

سوئد - محمود

نیروها را یکی یکی، به خشن‌ترین شیوه سرکوب کنند. سرکوبی که بعدها و به اشکال مختلف شامل حال نیروهای پیشرو مذهبی درون و پیرامون حاکمیت نیز شد.

مقایسه این نتایج کلی با تصویری که مومنی از انقلاب بهمین و حوادث سیاسی متعاقب آن می‌دهد، اختلاف ماهوی دو شیوه بررسی پدیده‌های تاریخی را نشان می‌دهد. به همان درجه که شیوه بکار گرفته شده از جانب مومنی به ناهمبندی و انفعال سیاسی میدان داده و بدینسی تاریخی را ترویج می‌کند، شیوه علمی بررسی تاریخ امیدوارکننده بوده و خوش بینی تاریخی را تقویت می‌کند. اطلاق معجزه و شعبده به پدیده‌ای که توضیح و درک علمی آن، برای موفقیت مبارزه مجازی و آتی ضروری است، به این توهم در اذهان دامن می‌زند که رفع این معجزه منفور، تنها از معجزه‌گری برتر ساخته است. معجزه‌گری که به هنگام ظهور، عصایش همه شعبده‌های سامری‌ها را خواهد بلعید(۱۱)

این در حالی است که متولوژی علمی، بنحوی ساده و روشن، ضمن تائید بر نقش تاریخ ساز توده‌ها، ضرورت تحقق رسالت تاریخی نیروهای پیشرو و مترقی را، بمتابه پیش شرط رهائی از استبداد حاکم بر ایران و ممانعت از حاکم شدن انواع محتلمش را به میان می‌کشد.

از مومنی و دیگر علاقمندان جنبش آزادیخواهانه مردم ایران، انتظار می‌رود که بجای دامن زدن به سردرگمی نظری و انفعال سیاسی و آرزوی میدانی خالی از اغیار "برای حضور و رشد نیروهای دمکراتیک" قبل از اقدام به هر کار تحقیقی-تبلیغی در ارتباط با انقلاب بهمین، سوالات زیر را پیش خود مرور کرده و مطمئن شوند، که حداقل برای خود جواب‌هایی قانع کننده دارند:

- ۱- آیا نیروهای مترقی و پیشرو، قبل از انقلاب بهمین، رسالت تاریخی بعهده داشتند؟
 - ۲- بجز تشکیل ائتلافی وسیع از این نیروها و اعمال رهبری متحد آنها، چه عناصر دیگری در چارچوب این رسالت تاریخی می‌گنجد؟
 - ۳- چه عوامل عینی و ذهنی باعث شدند، که این نیروها، قادر به تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی خود نشوند؟
 - ۴- آیا این نیروها، هنوز چنین رسالتی بعهده دارند؟
 - ۵- در شرایط کنونی، تشکیل ائتلافی وسیع از نیروهای مترقی و دمکراتیک، بعنوان پیش شرط ایفای نقش مترقی در تحولات سیاسی-اجتماعی جامعه، چه ارتباطی با رسالت تاریخی این نیروها دارد؟
 - ۶- در حال حاضر، چه عوامل عینی و ذهنی مانع و یا مشوق نیروهای پیشرو، در کوشش جهت تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی‌شان هستند؟
 - ۷- از دو عارضه "عدم رشد" و "پراکندگی نیروها" که مبتلا به جنبش دمکراتیک ایران هستند، کدام یک واقعی تر و مهلک‌تر است؟
- پاسخ به سوالات فوق، علاوه بر یاری مورخین ما در ترسیم تصویری حتی الامکان واقعی از انقلاب بهمین، می‌تواند به امر مبارزه سیاسی در جامعه هم کمک کند؛ چرا که در کنار مورخین دانشور جامعه ما، زنان و مردانی وجود دارند، که حتی زمانی که شکست خورده و غمگین از میدان مبارزه طبقاتی به خانه باز می‌گردند، در فکر نبرد آتی هستند!

پی نوشت‌ها:

- ۱- باقر مومنی "جمهوری اسلامی ایران، معجزه یا شعبده قرن بیستم" آرش شماره ۲۵، بهمین ۱۳۷۲ ص ۴
- ۲- همانجا
- ۳- همانجا
- ۴- نگاه کنید به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی، جلد سوم، چاپ مسکو، سال ۱۹۷۵ صفحات ۸۷-۱۷۵
- ۵- مومنی آرش شماره ۲۵
- ۶- برای توضیح بیشتر درباره دو مقوله ضرورت و تضاد و رابطه آنها نگاه کنید به: امیرتیک آئین "مارکسیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" چاپ تهران ۱۳۵۸ صفحات ۲۵۳-۲۶۱
- ۷- باقر مومنی "ایران درآستانه انقلاب مشروطیت" چاپ تهران ۱۳۵۰ صفحه ۵۲
- ۸- همانجا
- ۹- بیزن جزئی "پیشاهنگ انقلاب و رهبری خلق" ۱۶ بهمین سنوریک، شماره ۸ آذر ماه ۱۳۵۵ صفحه ۲۳
- ۱۰- همانجا صفحه ۳۷
- ۱۱- نگاه کنید به قرآن، سوره شعرا، آیات ۴۷-۴۱